

مقدمه

روحانیون و انقلاب مشروطه

قبلاً باید یاد آور شویم که هر جا از روحانیون شیعه صحبت می شود منظور آن بخشی از روحانیت است که طرفدار مطلق گرائی و تمامیت خواهی بوده است. باید قبول کنیم که بوده اند روحانیون عالی قدری که با تفکرات تمامیت خواه سرسازش نداشته اند، اما متأسفانه در برابر قشر روحانیون تمامیت خواه یا سکوت کرده اند و یا با آنها مماشات کرده اند.

بطور کلی اندیشه غاصب انگاشتن هر نوع حکومت در غیبت امام غائب و انکار مشروعیت حکام به علت در اقلیت بودن شیعه از محدوده حوزه های درسی روحانیون تجاوز نکرده بود. با به قدرت رسیدن ایل قاجار در ایران و نیاز نهاد سلطنت به برخورداری از حمایت علما موجبات نفوذ و اعتبار روحانیون فراهم می شود. چون حکومت قاجارها مورد قبول عامه مردم نبود، آنها احتیاج به تأیید حکومت خود از طرف روحانیون داشتند. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه برای ترساندن او شایع کردند که ایل قاجار در واقعه کربلا به یزید کمک کرده است. (از اعتماد السلطنه - الاثر و الآثار)

از این دوران تفکر غاصب انگاشتن حکومت از طرف روحانیون مطرح می شود. و بخشی از روحانیون که تشنه قدرت بودند، ادعای حق حکومت کردن خود را علناً مطرح می کنند گویانکه برخی از روحانیون هر گونه تلاش برای تشکیل حکومت را نمی پسندیدند و آنرا نوعی از غضب حکومت در غیبت امام می دانستند. اما با پیروزی علمای اصولی بر علمای اخباری که با تقسیم

مؤمنین به مقلد و مجتهد مخالف بودند و قدرت علما را محدود می کردند، زمینه به قدرت رسیدن علمای اصولی فراهم می شود.

علمای اصولی معتقد به انتقال وظائف امام غائب یا امام معصوم به خود بودند و از این راه مقدمات دخالت خود در حکومت را فراهم کردند. آنها توانستند با تحت نظارت خود در آوردن مسائل حقوقی، بست نشینی، تولیت اوقاف و دریافت سهم امام و نذورات به قدرت مالی فوق العاده ای دست پیدا کنند. این قماش از روحانیون همیشه این امکان را داشته اند که از مردم نا آگاه در به کرسی نشاندن نظریات خود استفاده کنند و در موقع لزوم آنها را بر علیه مخالفان خود به میدان آورند.

در تأیید سلطنت قاجارها دو نظریه از طرف روحانیون مطرح می شود: یکی سلطنت مسلمان ذی شوکت و دیگری سلطنت مآذون از فقیه. از چه راهی سلطان ذی شوکت به قدرت رسیده است مهم نیست بشرط آنکه توانائی دفاع از مسلمانان را داشته باشد، شریعت را رعایت کند، علمای دینی را محترم شمرد و اختیارات فقها را در امور شرعی به رسمیت بشناسد، می توان حکومت را به او سپرد تا در کنار فقها حافظ بیضه اسلام باشد.

سلطنت مآذون از فقیه جامع الشرایط: مطابق این نظریه فقها می توانند به سلطان شرعاً اذن دهند که سیاست جامعه را برعهده گیرد.

گروهی از علمای دینی عصر مشروطیت از طرفداران این نظریه بوده اند. میرزا ابوالقاسم قمی عالم بزرگ شیعه در عصر قاجار بطور کلی اعتقاد به حقوقی سیاسی و اجتماعی ملت در برابر حکومت

نداشته است. وی "معتقد است که سلطنت برطبق تقدیر الهی از سوی خدا به نیکوکاران برسبیل استحقاق و به نابکاران برسبیل امتحان واگذاشته شده است. لذا سلطان تنها در برابر خداوند رحمان مسئول و پاسخ گو شمرده می شود و بنده را نباید که سراز کمند اطاعت سلطان پیچد." (علما و انقلاب مشروطیت لطف الله آجدانی)

یکی دیگر از علمای شیعه در دوران قاجار به نام شیخ جعفر نجفی اعتقاد به عدم مشروعیت ذاتی سلطنت دارد. وی بر لزوم اطاعت مردم از مجتهدان در دوران غیبت امام اشاره می کند. ملا احمد نراقی تئوری پرداز ولایت فقیه "در نامشروع شناختن ذاتی سلطنت در زمان غیبت معصوم درنگ نکرده و با استناد به احادیث متعدد کوشیده است تا ولایت سیاسی فقیه را اثبات کند." (همانجا)

همین روحانی بزرگ برخلاف چنین نظریه ای که ابراز می دارد، رابطه بسیار نزدیکی با فتحعلی شاه داشته و در ستایش او از هیچ گونه مبالغه گوئی ابا ندارد. نسبت به شاهی که غاصبش می نامد چنین اظهار می کند:

"خدایو زمان، قبله سلاطین جهان، سرور خواقین دوران، بانی مبانی دین مبین، و مروج شریعت سیدالمرسلین، گلزار زیبای منشور خلافت، رونق جمال کمال مملکت، آفتاب تابان فلک سلطنت، خورشید درخشان سپهر جلالت، ماحی مأثر ظلم و عدوان، مظهر "ان الله یامر بالعدل و الاحسان" خسروی که انجم با آنکه همگی چشم شده، صاحبقرانی چون او در هیچ قرنی ندیده، و سپهر پیر با آنکه همه تن گوش گشته، طنین طنطنه کشور گشایی چنین نشنیده... نسیم گلستان عدل و انصاف، شعله ی نیستان جور و اعتساف، مؤسس قوانین معدلت، مؤکد قواعد رأفت و رحمت، دارای نیک

رای، و اسکندر ملک آرای، ظل ظلیل اله و المجاهد فی سبیل الله، صدرنشین محفل عنایات حضرت آفریدگار، السلطان بن السلطان، و الخاقان بن الخاقان، السلطان فتحعلی شاه قاجار لازالت اطناب دولته الی یوم القیام." (همانجا)

می دانیم که در دوران سلطنت این پادشاه به علت بی لیاقتی او شیرازه کشور از هم پاشیده و بخش بزرگی از کشور ایران جدا شد. این مجتهد بزرگ به چه انگیزه‌ای درباره او چنین غلو کرده است نامعلوم است. پادشاهی که نه برای حفظ کشور و نه برای صیانت بیضه اسلام اقدامی کرده است چرا اینگونه مورد لطف مرجع بزرگ شیعه قرار می گیرد، شاید یک علت داشته باشد و آن حفظ منافع روحانیون بوده است.

نقش روحانیون در انقلاب مشروطه و اصلاح قانون اساسی اول و ضمیمه کردن متمم به قانون

اساسی و قرار دادن ۵ مجتهد در رأس مصوبات مجلس چیزی جز همین شورای نگهبان امروزی نبوده است. در متن قانون اساسی اول که اجداد ما نوشتند نه از دین رسمی اسمی است و نه از تبعیض بین شیعه و سایرین حرفی. ولی در متمم قانون اساسی چه بندهائی را به آن اضافه کردند بحث این مقاله نیست. ما در اینجا فقط خواستیم اشاره‌ای به تفکر روحانیون شیعه نسبت به قانون و حکومت کرده باشیم. چون بدون شناخت دقیق این نظریه نقش بایان و بهائیان در روند روشنگری و تجددخواهی در ایران مشخص نمی‌شود. روحانیون شیعه با هر نوع نوآوری و تجدد از قبیل تأسیس مدارس، تأسیس چاپخانه، ایجاد راه آهن و کارخانه مخالف بودند. آزادی زنان برای آنها مطرح نبود، بکار بردن عقل و خرد ناپسند بود، مردم را نادان و عوام می‌دانستند که باید توسط

روحانیون هدایت شوند و از خود اراده‌ای نداشته باشند. با وضع هر نوع قانونی مخالف بودند. در یک کلمه بر کلیه شئون زندگی حاکم بودند و هر دگراندیشی را محکوم به مرگ می‌دانستند. سعادت و خوشبختی این جهانی و آن جهانی مردم را در رضایت از خود می‌دانستند.

آئین باب و بعداً بایان درست در نقطه مقابل این تفکرات قد علم می‌کند. از این رو روحانیت که در این آئین انکار خود را می‌دیده است با تمام توان بر علیه آن قیام کرده است. دربخش بعدی به عواقب ناشی از این مخالفت‌ها با این آئین برای جامعه بهائی ایران می‌پردازیم.

نقش بایان در روشنگری جامعه ایران

سیدعلی محمد باب با پایه‌گذاری آئین جدید به یک دوران طولانی چند صد ساله انتظار خاتمه می‌دهد. روحانیون در این دوران مردم را به صبر و بردباری تا ظهور مهدی دعوت می‌کردند و هرگونه اقدامی در راه تغییر دادن وضع موجود را ناصواب و خلاف شرع می‌دانستند. باب این تفکر را نادرست می‌داند و مردم را به کار و کوشش و پیدا کردن راه‌های حل مشکلات امر می‌کند. گوشه‌گیری و انزوا و مطیع تقدیر بودن را خلاف عقل میدانند. قبل از ظهور باب مطرح کردن مسائلی نظیر عدالت‌خانه و یا مجلس قانون‌گذار در جامعه اسلامی امکان پذیر نبوده است.

طرح اینگونه مسائل بعد از روشنگری باب و تفکرات او در ایران امکان بروز یافته‌اند. حتی روشنگران دوران مشروطیت با یک دوگانگی و نظریات خود را در قالب شرع بیان می‌کردند. هیچ کدام از آنها این شهامت را نداشته که برخلاف نظر مجتهدان مطلبی را ارائه دهند تا چه رسد به طرد شریعت از زندگی روزمره. چون در اسلام رهبری مذهبی و سیاسی بهم آمیخته بوده است

روحانیون خود را نایبان معصوم می دانند این حق را به خود می داده اند که در کلیه زمینه های سیاسی، اقتصادی و قانون گذاری حرف آخر را بزنند.

البته جای تعجب نیست که در ایران آن دوران روشنگران از طرح قانون عرف در برابر شرع امتناع داشته باشند. چنین عملی به آسانی بهانه به دست مجتهدی می داد که حکم قتل او را بدهد و دولت را مجبور به اجراء آن کند.

از نظر باب تنها راه برون رفتن از این بن بست نسخ شریعت بود زیرا اصلاح شریعت از راه تأویل و تفسیر را غیر ممکن می دانسته. سید باب با اقدام خود یکی از دو پایه محکم استبداد یعنی استبداد مذهبی را متزلزل کرد و راه را برای اظهار عقاید ترقی خواهانه باز نمود.

دلارام مشهوری می نویسد: "رفرم اصیل مذهبی بعنوان یک انقلاب فلسفی می تواند راهگشای پیشروترین جناح جامعه در راه دامن زدن به تحولات عمیق اجتماعی باشد. از این دیدگاه برآمدن پرتستانسیم در قرن شانزدهم را بدرستی آغاز عصر روشنگری اروپائی ارزیابی نموده اند و درست از همین جنبه، جنبش سرا پا مذهبی بابی می توانست ایران را در مسیر همان تحولاتی قرار دهد که اروپا پشت سر گذارده است." (رگ تاک)

رستاخیز بابی موفق می شود که در یک زمان نسبتاً کوتاهی در بین کلیه اقشار جامعه ایران نفوذ کند و قدرت روحانیون شیعه را خدشه دار سازد. در بین مؤمنین به باب نه تنها شیعیان که یهودیان و زرتشتیان هم بوده اند. برای آنها مهدی موعود بودن باب مطرح نبوده است بلکه در تفکرات او آزادی خود را می دیده اند. دلارام مشهوری می نویسد: "اما با برخاست باب مردم آنچه را که در سر

و به دل داشتند بر زبان راندند. آن فرقه‌های پراکنده در سراسر ایران به آرمان‌های خود شکل دادند." (همانجا)

وی در ادامه علت اقبال جمع زیادی از ایرانیان به جنبش بابی را چنین شرح می‌دهد: "رهایی از خود کامگی شیعه‌گری در طول قرن‌ها، پیش و پس از بابت، به برآمدن صدها فرقه و جرگه در ایران منجر گشت. اما آنچه که به جنبش بابی چهره‌ای کاملاً متفاوت می‌داد، این واقعیت بود که در این دوران بحران تکان دهنده‌ای جامعه ایرانی را فرا گرفته، فلسفه حیات اجتماعی را در مقابله با شرایط جهان نوین، یکسره مورد بازجویی قرار می‌داد. این جنبه نیز بنوبه خود زمینه گسترش سریع و بیسابقه بابت را ممکن ساخت و از این فراتر آنچه که این "فرقه جدید" را به جنبشی اجتماعی و بنیان کن بدل ساخت، بیشک عناصر کاملاً نوین در شیوه تشکل و منش رهبری بود. (رگ تاک)

در شیوه تشکل و منش رهبری، مشهوری بر روی اصل روی آوردن باب به دولت اشاره می‌کند: سید باب با روی آوردن به دربار قصد داشته است که نفوذ روحانیون را در سیاست کشور محدود کند و پایه‌های جدائی دین از سیاست را بریزد. در اینکه شاهان قاجار شهوت پرست، ناتوان، مستبد و پول دوست بوده‌اند شکی نیست. اما پایه دیگر قدرت که روحانیون شیعه بوده‌اند دست کمی از آنها در ترویج فساد و ممانعت از آزادی نداشته‌اند. در این زمینه مشهوری می‌نویسد: "جنبش بابی در دو سه سال اول، بعنوان "فرقه‌ای" نظیر دیگر فرقه‌های اسلامی و در رده فرقه‌های شیخی برآمد. اما بیکباره با روی آوردن باب به دربار چرخشی یافت، که نه تنها از مزدک به بعد در تاریخ ایران بی نظیر است، بلکه بطور قاطع این جنبش را بعنوان جنبشی اجتماعی و سیاسی مطرح ساخت و نه

یک "هیهوی مذهبی". فریدون آدمیت از اول کسانی است که این ارزش را در جنبش بایی دریافته، می نویسد: "سیدعلی محمد در پی جنگ و آشوب نمی گشت. اساساً مرد نیک نفسی بود و در خوی و منش او ستیزگی نبود... فقط ملایان بودند که مقام خود را در خطر دیدند... نکته با معنی دیگر اینکه چون باب مورد تعرض علما قرار گرفت، به دولت روی آورد."

البته چنانکه خواهیم دید، روی آوردن باب نه به واکنش درمقابل "تعرض علما"، بلکه باید بعنوان قدمی آگاهانه و ارادی تلقی گردد. اینجا همین بس که بابت با این قدم از "دعوی خانگی" در درون حاکمیت مذهبی که می توانست آتش بیار غوغاگری این حاکمیت باشد و مانند فرقه های دیگر در درازمدت در خدمت نفوذ عمومی مذهب مسلط قرار گیرد، با روی آوردن به "دشمن" یعنی دربار، تنها بدانکه کینه بی چون و چرای عمامه بسران را متوجه خود ساخت، به نقش بارز تاریخی اش دست یافت. چنانکه حتی پس از صد و پنجاه سال، اسماعیل راین آرزو می کند که ایکاش بابت یک "سودای مذهبی" می ماند و در سیاست دخالت نمی کرد." (رگ تاک)

مشهوری روی آوردن باب به حکومت را از دو جهت مثبت ارزیابی می کند. یکی پشت کردن به پایگاه مذهب و دیگری تقویت جنبه مترقی حاکمیت سیاسی. روی آوردن باب به حکومت را نه به خاطر کسب جاه و مقام بلکه در جهت تقویت مبرم ترین ضرورت تاریخی می داند.

"بابت نفی هر آنچه در جامعه ایرانی منفی بود را بر پرچم خود نوشت. در هر طبقه و قشری جاذب همه پتانسیل مترقی موجود گشت و از گندم پاک کن اصفهانی تا شاهزادگان قاجار و از مجتهدان تا جمعی از طلبگان به بحران هویت دچار آمده را بخود جلب نمود. در این راه توجه خاصی به

قشر ویژه‌ای نداشت و بدین سبب نیز باید این جنبش را از نظر فلسفه سیاسی مدرن اولین جنبش ملی ایران ارزیابی نمود. " (همانجا)

نقشی که قره‌العین در بیداری ایرانیان و پافشاری بر احقاق حقوق زنان ایفا کرده خود بحثی است

جداگانه. زمانی طاهره برای زنان حق آزادی سخن گفتن و مشارکت در زندگی را خواست که

حتی زنان دربار در پشت دیوارهای بلند در حرمسراها محبوس بودند. اگر چه در آن زمان صاحبان

این تفکر به خاک و خون کشیده شدند و برای مدتی از پویائی باز ماندند اما به ضرورت تاریخ

امروز در کشور اسلامی ایران می‌بینیم که ده‌ها زن استاد دانشگاه، نماینده مجلس و در پست‌های

مهم مشغول کار هستند. اگر به اعتراض آقای خمینی نسبت به آزادی زنان در زمان شاه توجه کنیم

باید ببینیم چه اتفاقی افتاد که امروزه زنان دارای این حقوق هستند. آیا چیزی جز ضرورت تاریخی

است؟ اگر ۱۶۰ سال قبل جامعه ایران آزادی زنان را به رسمیت می‌شناخت آن چنان تحولی در

جامعه بوجود می‌آمد که امکان هرگونه زورگویی به زنان را از زورگویان می‌گرفت. آنهاییکه سد

این پیشرفت شدند باید در برابر نسل‌های آینده و تاریخ ایران جوابگو باشند.

جنبش بایه در زمان کوتاهی موفق شد که بخش بزرگی از جامعه را به طرف خود جلب کند و

می‌رفت که پایگاه نیروی مذهب را ناکارآمد کند و راه را برای آزادی باز کند. متأسفانه با مرگ

محمد شاه و روی کار آمدن ناصرالدین شاه روحانیون شیعه موفق شدند که جنبش بایه را رو در

روی دربار قرار دهند که منجر به قیام‌های مازندران، زنجان و نیریز شد. این درگیری‌ها به خواست

روحانیت به بایان تحمیل شد و آنها را ناخواسته رو در روی قدرت حاکم قرار داد. این بخش از

بحث از این نظر حائز اهمیت است تا بدانیم که چرا بهائیان در انقلاب مشروطه عملاً شرکت

نکردند.